



رفتارشناسی

اخلاقی

از منظر قرآن

گفت‌و‌گو با استاد

آیت‌الله علی کریمی جهرمی

● با توجه به شرایط علمی و فضای فرهنگی حاکم بر دنیای امروز، حقیقت اخلاق از دیدگاه قرآن کریم، چگونه تعریف می‌شود؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. در قرآن کریم، نفس انسانی، محور صفات، خلق و خوفا و عادات شناخته شده است. از این رو، صفات، اطوار و عوارض و حالاتی را که بر نفس ناطقه انسانی عارض می‌شود، اخلاق می‌نامند. این حقیقت، از قرآن کریم استفاده می‌شود که شاید بارزترین آنها آیات کریمه سوره «والشمس» باشد که می‌فرماید:

«ونفس و ما سویها، فالهه‌ما فجورها و تقویها، قد افلح من زکیها، و قد خاب من دسیها» (شمس / ۷-۱۰) بعد از اینکه خداوند متعال قسم‌های پرشماری یاد کرده، باز به نفس سوگند می‌خورد که خود حکایت از محوریت نفس ناطقه دارد. همان کسی که این نفس را تسویه کرد و در جایگاه لازم خودش قرار داد، به نفس انسانی الهام کرد، فجور و تقوا یعنی بدی‌ها و خوبی‌های او را در جانش افکند و توجه داد که این صفات، جزء خوبی‌های انسان و آن صفات، جزء شرور و بدی‌های انسان است.

فلاح و رستگاری برای کسی است که نفس را کاملاً تحت ضابطه قرار دهد، تزکیه کند، و محل صفات خیر و مرکز بروز مکرمات‌ها قرار دهد. ضرر برای آن کسی است که این نفس را به صفات بد و زشت آلوده کند. در همین مسیر پروردگار عزیز می‌فرماید: «و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی: هر کس از پروردگار خویش پروا کند و نفس خویش را از هوس‌ها باز دارد، جایگاهش در بهشت خواهد بود.»

اشاره:

آیت‌الله علی کریمی جهرمی، از استادان برجسته درس اخلاق در حوزه علمیه قم است که در کنار تهذیب نفس و سیر و سلوک اخلاقی به تألیف در حوزه‌های قرآنی و تدریس درس‌های خارج فقه و اصول نیز اشتغال دارد. وی به دلیل فعالیت‌های متنوع قرآنی اعم از تدریس و تألیف، در هفتمین دوره تجلیل از خادمان قرآن کریم به عنوان خادم برگزیده معرفی شد.

از این استاد بزرگوار تاکنون ۱۵ عنوان کتاب به چاپ رسیده که مهم‌ترین آنها عبارتند از: نظام اخلاقی اسلام (تفسیر سوره حجرات)، تجلی انسان در قرآن، شناخت قرآن از رهگذر قرآن، جاذبه قرآن، سیمای عبدالرحمن در قرآن، دختر و پسر نمونه در قرآن. وی همچنین ۱۳ عنوان کتاب آماده چاپ دارد که حکمت خدا در قرآن، خاطرات قرآنی، بحث‌هایی پیرامون آیات مشکله قرآن، اخلاق در قرآن و چهره زیبای پیامبر از مهم‌ترین آنها است. زمانی که برای انجام گفت‌و‌گو با ایشان تماس گرفتیم، با همه بزرگواری پذیرفت؛ آنگاه که به حضور ایشان رسیدیم، پاسخ همه پرسش‌ها را از پیش نوشته و مرتب کرده بود؛ می‌کوشید تا خارج از آنچه با دقت و تفکر، مطالعه و یادداشت کرده، سخن نگوید. ما بیش از آنکه مصاحبه‌ای انجام داده باشیم، از اخلاق و بزرگی ایشان بهره‌مند شدیم. نحوه استقبال و بدرقه ایشان از ما - که در حد کوچک‌ترین شاگردان ایشان نیز نبودیم - بسیار درس‌آموز بود. اینک با خاطره‌ای بسیار زیبا و دلنواز این گفت‌و‌گو را به طالبان اخلاق و فضیلت تقدیم می‌کنیم.



عرصه اخلاق عبارت از نفس ناطقه انسانی است، اما علم اخلاق، آن چیزی است که انسان را با این صفات و اطوار نفس آشنا می‌کند.

عرصه اخلاق عبارت از نفس ناطقه انسانی است، اما علم اخلاق، آن چیزی است که انسان را با این صفات و اطوار نفس آشنا می‌کند. در پاسخ به این سؤال که تعریف اخلاق در دنیای امروز چگونه است باید بگوییم این معیار کلی که عرض کردم در ازمنه و ادوار مختلف تفاوت نمی‌کند. جز اینکه، در شرایط خاصی محدودتر یا گسترده‌تر می‌شود و الا این مکرمت‌های کلی یا ردائیل اخلاقی همچنان در جای خود ثابت است.

این تعریف جنابعالی به حوزه‌های فردی مربوط می‌شود؛ با توجه به فضای اجتماعی و نوع ارتباطات انسان امروزی، یکی از دغدغه‌های بشر، اخلاق حرفه‌ای انسان است، یعنی اخلاقی که در حوزه ارتباطات اجتماعی قابل تعریف باشد. آیا می‌توان از دیدگاه قرآن برای این حوزه هم تعریفی پیدا کرد؟

ما تصور می‌کنیم، بخشی از اخلاق در ارتباط با رفتارها و حوزه‌های فردی انسان‌هاست، اما قسمت عمده‌اش در روابط اجتماعی و حرفه‌ای بروز و ظهور پیدا می‌کند. برای یک انسان سیاستمدار، اخلاق خاصی لازم است. یا یک عالم، علاوه بر اخلاق عمومی، جنبه‌های منحصر به خودش را نیز داراست. هر فردی در جای خود اخلاقیانی دارد.

برای آنکه تشخیص بدهیم که افراد، اخلاقی عمل می‌کنند و پایبند اخلاق هستند، چه معیاری لازم است. منظور این است که فعل اخلاقی با چه معیاری شناخته می‌شود؟

قرآن کریم مصادیق اخلاق را در دو بعد فضایل و ردائیل بیان کرده است. از مجموع آموزه‌های قرآن می‌توان فهمید که آنچه انسان را منضبط می‌کند و حرکت او را در مسیر شخصی و یا در رابطه با اجتماع، مقبول می‌سازد، اخلاق ستوده انسانی است. قرآن، مجموعه رفتارهای انسانی را چنان بیان می‌کند که می‌توان آنها را در دو ستون قرار داد، مثلاً صدق و راستگویی، وفای به عهد و پیمان، ایثار، عدالت و... در ستون فضایل قرار می‌گیرد و در ستون ردائیل، از ظلم، بی‌زاری جسته و بر آنهایی که آلوده به ظلم هستند، لعنت فرستاده، یا از کذب و خیانت انتقاد می‌کند. وقتی مجموعه این مطالب کنار هم قرار گیرد و با وضع جامعه سنجیده شود، ملاحظه می‌شود آنچه در ستون فضایل است، جامعه را به انضباط و انسجام می‌کشانند و منضبط می‌کند، در مقابل،

جامعه‌ای که اهل دروغ و فساد و انواع ردائیل است همواره از درون و بیرون دچار بحران‌های گوناگون می‌شود؛ از پریشان‌خاطری روان افراد تا پریشانی امور جمعی اجتماع.

قرآن کریم، گاهی از کلی‌گویی خارج می‌شود و همان اخلاق و فضایل را به عنوان یک صفت خاص بیان می‌کند، صفتی که در بسیاری از ابعاد زندگی انسانی در جریان است. برای نمونه می‌فرماید: «**اوفوا بالعهد ان العهد کان مستولاً**». به عهد و پیمان‌ها عمل کنید و پایبند باشید که خداوند درباره آن از شما سوال می‌کند». اینجا امر می‌کند که به عهد خود وفا کنید، چرا که عهد، مسئول است (یعنی از آن سؤال می‌شود). مسئله وفای به عهد، بیشتر جنبه اجتماعی دارد و در روابط انسان‌ها با یکدیگر ظهور می‌یابد که هم شامل روابط تجارته و اقتصادی می‌شود و هم روابط دیگر را در برمی‌گیرد. سومین روش قرآن در ترسیم نظام اخلاقی آن است که هنجارها و ارزش‌های اخلاقی را به صورت داستان و قصیه خارجی افهام می‌کند. مثل جریان دختر حضرت شعیب که به پدر بزرگوار خود می‌گوید: «**قالت احديهما يا ابت استاجر ان خير من استاجرت القوي الامين**؛ یکی از دختران شعیب گفت: ای پدر! او را به خدمت بگیر که بهترین کس برای خدمت، انسانی نیرومند و امین است» (قصص / ۲۶).

در خلال داستان، دختر شعیب که از پدر درخواست می‌کند این جوان را بر کارهای خود بگمارد، به یک ظرافت اخلاقی اشاره می‌کند و مهم‌ترین شاخص شرایط استخدام نیروی کار را امانتداری بودن و نیرومندی می‌داند. بنابراین، ملاحظه می‌شود صفات نیک در قالب داستان و حکایت بیان شده است.

خیلی از افراد را می‌توان برای کار استخدام کرد، ولی به امانتداری اعتماد می‌شود و تنها فرد امین است که می‌تواند مال انسان را حفظ می‌کند.

از این ظرافت‌هایی که قرآن نشان داده، چنین استفاده می‌شود که هرچه در مسیر اعتماد جامعه و انسجام مردم قرار دارد و در عرصه زندگی گشایش ایجاد می‌کند، عبارت از اخلاق فاضله است و هرچه زندگی را بر مردم تنگ کرده، صلب اعتماد نماید و رعایت حال حقوق و حال افراد را نکند، در ردیف ردائیل اخلاقی است.

در علم روان‌شناسی، «وراثت» به عنوان یکی از عوامل اصلی تأثیرگذار بر رفتار و تربیت افراد معرفی شده است بفرمایید آیا از دیدگاه اسلامی می‌شود معیارهای اخلاقی را معرفی نمود و انتظار تبعیت کامل از فرد داشت، در عین حال نقش تأثیرگذار وراثت را در ناهنجاری‌های اخلاقی لحاظ نکرد؟

تأثیر وراثت قابل انکار نیست و این مسئله تنها در دانش روان‌شناسی مطرح نیست، بلکه در اسلام نیز به عنوان



هرچه در مسیر اعتماد جامعه و انسجام مردم قرار دارد و در عرصه زندگی گشایش ایجاد می کند، عبارت از اخلاق فاضله است و هرچه زندگی را بر مردم تنگ کرده، صلب اعتماد نماید و رعایت حال حقوق و حال افراد را نکند، در ردیف رذایل اخلاقی است.

یکی از اصول مسلم شناخته شده است. بعضی از آیات قرآن هم به این موضوع دلالت دارند. مثل آنجا که خطاب به حضرت مریم فرمود:

«یا اخت هرون ماکان ابوک امرأ سوء و ما کانت امک بغیا: ای خواهر هارون! نه پدرت آدم بدی بود و نه مادرت آلوده دامن بود» (مریم/ ۲۸).

خطاب به مریم کرد که پدر و مادر تو آلودگی اخلاقی نداشته اند، تو از کجا بچه آوردی؟ پس قابل تردید نیست که قانون وراثت در اسلام مورد تأیید است. چنانکه درباره فرزند نوح هم می فرماید او از اهل تو نیست، یعنی از اخلاق و عقیده تو بهره ای نگرفته است و این البته از موارد استثنایی است، وگرنه رفتار و خلق پدر و مادر غالباً در فرزندان اثر می گذارد.

● جنابعالی در تقسیم بندی رفتارهای اخلاقی و غیراخلاقی فرمودید خداوند ستون هایی از فضایل و رذایل را ترسیم کرده است. آیا مصادیقی را که فرمودید، صرف اینکه در نص وارد شده، باید بپذیریم یا معیار تشخیص به خود فرد واگذار شده است؛ اصولاً معیار این فضایل و رذایل چیست؟ مثلاً وفای به عهد یا پیمان شکنی را چه کسی باید تشخیص بدهد؟ آیا صرف اینکه در نص وارد شده، ما هم باید خوبی و بدی را بپذیریم، یا معیار بیرونی هم دارد؟

○ اینها هم معیار درونی دارند و هم معیار بیرونی؛ معیار درونی دارند چون به فطرت باز می گردند. اگر از کسی که به فضایل و اخلاقیات کاری ندارد و اهل اعمال رذیله هم هست بپرسیم که راستگویی و دروغگویی را چگونه می داند؟ چنین آدمی حتی اگر از دروغ گویان نمونه باشد، در صورتی که با خود خلوت کند و به وجدان و نهاد درونی خود مراجعه کند و تحت احساسات و شرایط خاصی قرار نگیرد، راستی را خوب و دروغ را بد می داند.

درباره ظلم از هر فرد ظالمی - به جز آن کس که فطرتش را به کلی از دست داده - پرسیده شود، نظرتان درباره ظلم چیست؟ حتماً بسیار بد می داند. در وقایع تاریخی زیادند ستمکارانی که از کرده خود ناراحت شده اند و این حاکی از آن است که معیار اصلی، بازگشت به درون و فطرت انسان است. معیار بیرونی هم برای تشخیص خوب و بد رفتار آدمی وجود دارد و آن قضاوت جمع و عرف است.

شماری از رفتارها فارغ از نگاه شرع، در نگاه عرف پسندیده یا ناپسند هستند و جامعه به صاحبان آن رفتار یا جایزه می دهد، تشویق می کند و اعتبار می دهد یا آنکه مذمت و تنبیه می کند. هرگاه نسبت به عملی تشویق و اعتبار جمعی مردم همراه بود، آن عمل خوبی است و هرگاه تنبیه و به انزوا بردن فرد را در پی داشت معلوم است که آن عمل، بد بوده است. بنابراین، دو معیار کلی در اینجا به دست می آید: یکی، الهی

بودن عمل است یعنی خداوند دستور به انجام یا ترک فعلی را داده باشد؛ دوم عقل و سیره جمعی مردم؛ یعنی فطرت پاک اجتماعی، عملی را دارای ارزش بداند یا ناهنجار و غیراخلاقی بشمارد.

● قرآن در توصیف پیامبر خود می گوید «انک لعلی خلق عظیم» و وجه بارز توصیف او را اخلاقی می داند. برای صفات اخلاقی هم جایگاه والایی قابل است. ما ادیان و کتب آسمانی دیگر هم داریم. مسیحیان معتقدند که دینشان دین اخلاق است. در مقایسه مفاهیم اخلاقی در قرآن کریم و کتب دیگر آسمانی، چه مشترکات و تمایزاتی وجود دارد؟

○ اختلاف ادیان و مذاهب الهی در فروع احکام مانند نکاح، طلاق، خمس و مانند اینها، فی الجمله قابل انکار نیست مثلاً در باب روزه، اصلش در ادیان قبلی بوده اما روزه ماه رمضان از مختصات اسلام و امت رسول خاتم است. یا در تطهیر جامه، در امت هایی حکم این بوده که قسمت نجس جامه را مقرأض و قیچی می کردند، اما در شریعت سهله سمحه پیامبر (ص)، با شستن پاک می شود و انسان می تواند با آن نماز هم بخواند. پس هیچ جای تردید نیست که در فروع احکام، در میان مذاهب و ادیان الهی، اختلاف وجود دارد، اما در اصول ادیان و نیز در اخلاقیات که وسیله کمال نفس انسانی است علی الظاهر اختلافی نیست و ما هیچ پیغمبری نداریم که در باب توحید برخلاف پیغمبر دیگر سخن بگوید. تمام پیامبران الهی این فضایل و رذایل را متحدالقول بیان می کنند. البته در موارد اندکی هم ممکن است اختلاف در حکم اخلاقی باشد، مثلاً مشهور است که حضرت عیسی (ع) فرموده... اگر کسی به سمت راست شما سبلی زد، سمت چپتان را هم بگیرد. این اصل شاید برای بالا بردن جنبه عفو و اغماض باشد. و در یک زمان خاصی این امر، پسندیده باشد ولی به عنوان یک قانون دائمی و همگانی، به نظر قدری افراطی است و ما افراطش را خوب نمی دانیم بنابراین، امهات فضایل و رذایل اخلاقی در میان ادیان الهی و پیامبران برابر است. چنانکه خداوند از زبان حضرت عیسی می فرماید:

«قال انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکاً این ما کنت و اوصانی بالصلوة والزکاة ما دمت حیا و برا بوالدتی ولم یجعلنی جباراً شقیاً.»





حضرت صادق(ع) هم مستقیماً از تورات نقل قول می کنند. و همان جمله را بر می گزیند که معادلش هم در قرآن ذکر شده که «فان شکرتم لازیدنکم و ان کفرتم ان عذابی لشدید.»

کسی که در مورد تو انعام (لطفی) کرد سپاسگزار نعمت و احسانش باش و قدردانی کن و کسی که از تو قدردانی می کند به او انعام کن که انسان قدرشناسی است و اگر احسان کنی در جای خودش واقع شده، زیرا برای نعمت‌ها، وقتی که شکرگذاری بشود، زوالی نیست و برای نعمت آنگاه که مورد کفران شود، بقای نیست. شکر، زیادتی در نعمت می آورد و موجب امنیت از تغییر و پیدایش حوادث و از میان رفتن نعمت است.

● **آیا اخلاق فردی و جمعی به طور جداگانه قابل تعریف هستند و آیا حوزه‌های اخلاقی فردی از اخلاق اجتماعی قابل تفکیک هست یا خیر؟**

○ آنچه از خلقیات که بود و نبود دیگران در آن اثری ندارد، اخلاق فردی نام دارد و آنچه در روابط افراد انسانی با یکدیگر مطرح می شود و یا اگر هم فردی انجام شود، به حق و شخصیت دیگران ارتباط پیدا می کند، آن را اخلاق جمعی می نامند.

این یک معیار کلی است که جنبه‌های اخلاق فردی را از اخلاق جمعی جدا کنیم برای مثال، از حسن ظن به خدا یا به مردم هر دو در علم اخلاق بحث می شود.

چنانکه حضرت امیر(ع) می فرمایند: ان للحسد والبخل والحرص، غرائض شتا یعملها سوءظن بالله: هر یک از حسد و بخل و حرص برای هدف خاصی به کار برده می شود، ولی مجموع آنها به خاطر سوءظن به خداست. یعنی منشأ این است که نسبت به خدا بدگمان باشد.

هر سه این رفتار اگرچه ظاهراً فردی به نظر می رسند، ولی اخلاق جمعی به شمار می روند. مثل آنکه انسان در خانه خودش نشسته ولی به خدا سوءظن دارد یا به رحمتش امیدوار باشد و حسن ظن دارد. همچنین طول امل و آرزو که از مباحث اخلاقی است.

ممکن هم هست که در طول زمان به آرزوهای خود دست یابد. اگر آرزوهای ممتد و روی هم انباشته انسان پیش آمد، چه بهتر؛ اگر نیامد خود را از قیود آزاد کند و برایش مهم نباشد. این آرزوها و غبطه و شتابزدگی، چه با جمع باشیم و چه نباشیم، برای انسانی که گرفتار این رذیله اخلاقی است، چنین صفاتی بروز و تحقق دارد.

آدمی که خود را بالا می داند و خودپسند است، اگر تنها هم باشد با زمین حرف می زند:

ای زمین بر قامت رعنانگر

زیر پای گیتی بالانگر

حضرت عیسی می فرماید: خدا امر فرموده و بر این معنا مبعوث داشته که نسبت به مادر نیکوکار باشم. این چیزی نیست که عیسی مسیح بگوید و موسی تخلف کند.

مطالب تمامی شان در همین باب است: «وقل رب اغفرلی والدی و رب ارحمها کما ربیبانی صغیرا.» همان طور که او می فرماید کاری کن که نسبت به مادرم نیکوکار باشم. پیغمبر اسلام(ص) هم مأموریت دارد که در دعایش بگوید: خدایا رحمت واسعه خودم را بر پدر و مادرم شامل کن. بنابراین، اصول و امهات مطالب اخلاقی در میان ادیان (معارف الهی یا اصول اعتقادات) روش مستقل مستمری است که همه به آنان پافشاری دارند.

نکاتی که در کتب آسمانی درباره سیره اخلاقی انبیا آمده، از زبان ائمه طاهرین(ع) هم نقل شده است. یعنی گاهی امامان ما می خواستند پندی اخلاقی بگویند، به سخنان پیامبران پیشین استناد می کردند چنانکه در احادیث و کتاب‌های روایی شیعه، فراوان یافت می شود. یقیناً اگر این موارد اخلاقی میان این ادیان مشترک نبود، هیچیک به سخن یا سیره دیگری استناد نمی کرد.

کلینی در الکافی روایت کرده: شخصی خدمت امام سجاد(ع) آمده مسائلی پرسید و حضرت جواب دادند. رفت و پس از مدت بسیار کوتاهی بازگشت تا سؤالی دیگر بپرسد. حضرت فرمودند: مکتوب فی الانجیل: لاتطلبوا علم مالا تعلمون و لما تعلموا بما عملتم فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا ولم یزدد من الله الا بعدا.

حضرت فرمودند در انجیل عیسی نوشته شده: پیش از عمل به معلومات به سراغ کشف مجهولات تازه نروید به آن مقدار پایند بشوید وقتی نکته را مستقل و عملی کردید، به سراغ مطلب بعدی بروید زیرا علم وقتی که بدان عمل نشود، جز کفر بر صاحب خود نمی افزاید. غرض اینکه امام(ع) در اینجا از خودشان چیزی نمی گویند. رسماً به انجیل حضرت عیسی(ع) استناد می کنند، نه قبلش اضافه دارد و نه بعدش.

در جای دیگر حضرت صادق(ع) می فرمایند:

مکتوب فی التوراة: اشکر من انعم علیک و انعم علی

شکرک فانه لازوال للنعمات اذا شکرک و لابقاء لها اذا

کفرت....



این جنبه‌ای است در باطن انسان که لازم نیست با کسی باشد.

بنابراین، آنچه که در ارتباط با دیگران ظهور می‌یابد و اخلاق جمعی است مثل حسادت، خیرخواهی، بدخواهی، ایثار، انفاق و... یعنی در عرصه نشست و برخاست با دیگران و محسوس بودن با مردم ظهور می‌یابد، رابطه آن دو یک رابطه قوی و نیرومند است.

نوعاً اخلاق فردی در ذهن ما اینطور است که زمینه‌ساز مستعد کردن آدمی برای اخلاق جمعی است.

اگر انسان در زندگی خود حب دنیا و خودپسندی نداشته باشد، در روابط اجتماعی و برخورد‌های اخلاقی با مردم، دچار خودخواهی نمی‌گردد. چنانکه انسانی که اسیر شکم باشد و تمام فکرش خوردن و خوابیدن است. چنین فردی در اخلاق اجتماعی موفق نیست با اینکه فکر شکم خود بودن، صفت فردی است اما بر روابط اجتماعی‌اش تأثیرگذار است. چون در ناحیه اخلاق فردی نتوانسته موفق باشد، در اجتماع هم موفق نخواهد بود. ارتباط اخلاق فردی و جمعی، رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه است که اگر اخلاق و مکرمت‌های نفسانی شخصی‌اش بالا بود، در مقام اجتماعی و اخلاقی هم بالا بود.

● قرآن، شخصیت بزرگوار پیغمبر اسلام (ص) را به عنوان مظهر اخلاق قرآنی معرفی می‌کند و با تعبیر «انک لعلی خلق عظیم» این شخصیت را در بعد اخلاقی، تعریف می‌کند یا در جای دیگر می‌فرماید: «ولکم فی رسول الله اسوة حسنة» که در این آیه، پیامبر را الگویی جامع و محوری معرفی می‌نماید از طرف دیگر بعضی بر این عقیده‌اند که اینگونه نیست که قرآن از هر جهت پیامبر را توصیف به خوبی کرده باشد، چنان که در بعضی موارد حتی پیامبر توبیخ می‌شود. این عده با استناد به آیاتی از قرآن نسبت به منش و رفتار پیامبر اسلام شبهه‌هایی وارد می‌کنند. مثلاً با نقل شأن نزول آیه «عبس و تولى، ان جاءه الاعمى» می‌گویند: در اینجا پیامبر از فرد نابینا رو گردانده و نسبت به او چهره درهم کشیده است. سؤال این است که آیا تمام اخلاق و سیره پیامبر را می‌توان منطبق بر همه اخلاقیات گفته شده در قرآن دانست، و اگر اینطور است، روایات متناقض با این منطبق، چگونه قابل توجیه هستند؟

○ در خصوص اخلاق پیامبر که قرآن به «انک لعلی خلق عظیم» تعبیر می‌کند، چیزی است که همه سیره‌نویسان آن را تأیید کرده و حتی معاندان هم تاکنون نتوانسته‌اند اخلاق والای پیامبر اکرم (ص) را انکار کنند. اما راجع به آیه «عبس و تولى» که ادعا می‌شود خلاف مسائل عنوان شده است، اولاً ثابت نیست که ضمیر «عبس و تولى» آن جاءه الاعمى» به رسول خدا برگردد؛ چنانکه هم در

دو معیار کلی در اینجا به دست می‌آید:
یکی، الهی بودن عمل است یعنی خداوند دستور به انجام یا ترک فعلی را داده باشد؛
دوم عقل و سیره جمعی مردم؛ یعنی فطرت پاک اجتماعی، عملی را دارای ارزش بداند یا ناهنجار و غیراخلاقی بشمارد.

تواریخ و هم در تفاسیر مسلم و معتبر، ضمیر، به دیگری برگردانده شده است. رسول خدا آن قدر که به مردان ضعیف و ناتوان اظهار علاقه می‌کرد، به آن اندازه با ثروتمندان رابطه نداشت. اتفاقاً یکی از مسائل پیامبر این بود که به او می‌گفتند: مستضعفین را طرد کن تا ما با شما باشیم که قرآن می‌فرماید:

«ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه... فتكون من الظالمين» (انعام / ۵۲). می‌فرماید آنانی را که روز و شب خدا را می‌خوانند، از خود مران، نه تو را به خاطر آنان حساب می‌کنند و نه حساب تو بر آنان است، اگر آن را برانی در زمره ستمکاران قرار می‌گیری. در اینجا قرآن به پیامبر هشدار می‌دهد که مبادا تحت تأثیر فشار قرشیان قرار گیرد و نشست و برخاست خود را با فقرایی که ایمان آورده‌اند کم کند. این مطلب از آن رو است که شاید عده‌ای از متمکنان مکه می‌خواستند ایمان بیاورند، ولی در شأن خود نمی‌دیدند که در کنار فقرای اهل ایمان قرار گیرند. البته گاهی اوقات یک چیز بسیار جزئی درباره یک انسان بزرگ مهم است مانند لباس سفید که اگر یک لکه مختصری روی آن بیفتد، نمود دارد.

غرض: به دور از موضوع یاد شده و تنها به عنوان یک اصل کلی، اگر جایی، کاری از پیامبری سر بزند که طریقه عالی‌تری از آن تصور می‌شود، منافات ندارد که خداوند متعال او را متوجه بکند، زیرا اخلاق هم مثل سایر مقولات، از مقولات مشککه است و دارای مراتب و مراحل است، چرا در یک مرحله متوقف بمانیم و اوج نگیریم!

مورد دیگری هم در قرآن هست که به پیامبر می‌فرماید:

«ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیاة

الدنیا لفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقى:

به آنچه به گروهی از مردم روزی کرده‌ایم، چشم مدوز که شکوفه‌های زندگی دنیا وسیله آزمایش هستند و البته روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است» (طه / ۱۳۱).

آیا پیامبر دل‌داده دنیا بود که به او بگوید: چشم به متاع مردم ندوز و به این ظواهر فریبی زودگذر دل‌بسته نشو. اینها را به پیامبر می‌گوید تا جامعه تربیت شود. پیامبری که حتی پیراهنش را از تن درمی‌آورد و به سائل می‌داد.



آنچه از خلیات که بود و نبود دیگران در

آن اثری ندارد، اخلاق فردی نام دارد و آنچه در

روابط افراد انسانی با یکدیگر مطرح می شود

و یا اگر هم فردی انجام شود، به حق و

شخصیت دیگران ارتباط پیدا می کند، آن را

اخلاق جمعی می نامند.

● آیا متون اخلاقی فعلی از لحاظ آموزش و

تدریس کفایت می کند یا نیاز به تجدیدنظر دارد؟ به

نظر شما آیا نیازی به اصلاح یا بازسازی روش های

آموزش و مطالعات اخلاقی موجود هست یا نه؟ و اگر

هست چگونه می توان به این مهم دست یافت؟

○ به نظر می آید، لازم است در تمام ابعادی که ذکر شد،

هم نوشته ها، کتاب ها، روش تدریس، حتی تعلم باید بازنگری

شود زیرا تنها راه بحث و تحلیل هریک از نکات و ارزش های

اخلاقی، کتاب های اخلاق است.

بزرگان ما زحمت کشیده اند و با تلاش های زیاد

توانسته اند اصولی را فراهم کنند که تمام فضایل و مکرمت ها

یا ردیلت ها را به جایی برسانند و به یک اصل سوق بدهند.

یکی از کتاب های نفیس اخلاقی که نزدیک دو قرن و

ربع از عمر آن می گذرد و در محافل و مجامع اخلاقی جایی

برای خود باز کرده، کتاب جامع السعاده مرحوم نراقی است که

از نفائس کتب اخلاقی شعبه به شمار می رود. مؤلف، پس از

اتمام کار تألیف، کتاب را با همین وضع به یکی از علمای

معاصر خود یعنی علامه ملا محمد حسن قزوینی (فوت ۱۲۴۰)

می دهد و از او می خواهد به دیده نقد مطالعه کند و اگر نقصانی

داشت یا جایی خوب است تذکر بدهد (نکات ضعف و قوت)

و مطالب اصلی و مفید را از زواید ممتاز سازد و حق را از باطل

جدا کند. ایشان هم با تواضع تمام کتاب را گرفت و برد و پس

از چندی آورد و افزون بر ستایش، بر آن حاشیه یا مقدمه ای

این چنین نوشت: «در حالی که کتاب خوبی است، حشو و

زوائد ممل (ملال آور) و مطالب ضعیف در آن وجود دارد و

نظام و اسلوب معتبر در تألیف کتاب ها در اینجا لحاظ نشده

است.» این کتاب از آغاز طلوعش با تمام اعتبار و ارزشی که

دارد مشتمل بر مطالب ضعیف یا خلاف اسلوب یا تطویل و

اطناب ممل بوده که این عالم بزرگوار تذکر داده اند.

کتاب احیاء العلوم الدین غزالی هم از مشهورترین کتب

علم اخلاق به شمار می آید ولی در برخی موارد دارای مطالب

ضعیف و سستی است. به علاوه اینکه از ارشادات بنیانگذاران

اخلاق الهی به طور کلی خالی است. از این رو مرحوم فیض

کاشانی آن را تهذیب کرده و در ۸ مجلد با نام المحجة البیضاء

فی تهذیب الاحیاء تنظیم نموده است، و مطالب عالیه مربوط

به حضرت علی (ع) و اولاد علی را جایگزین نموده است.

برای مطالعه اخلاقی، باید حسن انتخاب داشت و اوقات

گران بها را صرف مطالب کم بها ننمود مطلب دیگر عبارت از

این است که در مقام مطالعه باید مواظب بود روحیات از خط

اعتدال منصرف نگردد و به انزوا و گوشه گیری و صوفی گری

و سوءظن به کل جامعه کشیده نشود. مانند آن کسی که به

همه بدبین بود، کنج عزلت گزیده بود و می گفت:

اهل دنیا از کھین و از مھین

لعنة الله علیهم اجمعین

بنده هر چند معتقد به بازنگری روش ها و منابع هستم

ولی همچنان معتمد محور اصلی مطالعه، مثلث عالی یا

مثلث هدایت (قرآن کریم، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه)

باشند زیرا این سه منبع، به دلیل وحیانی بودن، جامع بودن و

عقلانیت بسیار بالایی که دارند، همواره می توانند سعادت بشر

را تأمین کنند؛ ما باید از همین سه منبع نظام سازی اخلاقی

و نظریه سازی کنیم. این سه اثر در روی آوردن به الگوهای

اخلاقی در سازندگی انسان اثری عمیق تر از مطالعه قواعد و

ضوابط اخلاقی دارند. اخلاق و ضوابط و معیارهای آن

نخست باید جان آدمی را دچار تحول کند. چنانکه درباره

مرحوم نراقی بزرگوار نقل است که ایشان بعد از تألیف کتاب

جامع السعاده به نجف می روند. علما همه از ایشان دیدن

می کنند جز مرحوم بحر العلوم. مرحوم نراقی بعد از مدت

زمانی خود به دیدن سید بحر العلوم می رود. مرحوم بحر العلوم

می فرمایند: نه اینکه به دیدن شما نیایم بلکه خواستیم ببینیم شما

که کتاب اخلاق نوشته ای تا چه حد توانسته ای خود را تهذیب

کنی.

از نکات مهم در مباحث و موضوع اخلاق آن است که به

تکثیر اطلاعات روحی و اخلاقی بسنده نکنیم. نکند این

مطالب را برای رونق دادن بازار خود و کسب وجهه و مقام

اجتماعی دنبال کنیم که این یعنی ابزار قراردادن اخلاق، بر

ضد اخلاق.

موقع مطالعه اخلاق باید به جد در راه تهذیب نفس بود؛

عمده نظر روی خودسازی باشد. یکی از رفقا، درس اخلاق را

با حاج آقا حسن فرید محسنی اراکی داشتند، تعریف می کردند:

روزی استاد در درس فقه چند نکته اخلاقی بیان کرد.

یکی از طلبه هایی که نزدیک منبر بود به رفیقش گفت: این

مطلب برای منبر خیلی خوب است. استاد حرف های آنها را

می شنود، ناراحت می شود و می فرماید: حال که اینجا آمده ای

هم به فکر منبر درست کردن هستی، به جای اینکه به خودت

توجه کنی به فکر منبر هستی؟ بنابراین، عمده نظر انسان در

مطالعه مطالب اخلاقی باید به خودش باشد تا در حال خودش

تغییری ایجاد کند.

